



# حتی خورشید هم بخش تاریکی دارد

نیم‌نگاهی به فلسفه آثار آلبر کامو  
● فرشته نوبخت

اگر بگوییم که هیچ چیز معنی ندارد  
باید نتیجه بگیریم که جهان  
بیهوده و مهمل است.  
اما آیا واقعاً  
هیچ چیز معنایی ندارد؟  
من هیچ‌گاه معتقد به چنین چیزی نبوده‌ام.  
آلبر کامو

# Albert Camus

سیدحسینی ضمن اشاره به نزدیکی دیدگاه آثار کامو و سارتر از منظر  
اگزستانسیالیستی به این نکته نیز اشاره می‌کند که تفاوت این دو در نگاه  
انسان‌دوستانه کامو به فلسفه حیات انسان است!

– در هجده سالگی وقتی که از زندگی راحت بیرون آمدم با فقر آشنا شدم. برای  
امرارمعاش به حرفه‌های متعدد دست زدم و موفقیت هم بد نبود. اما آنچه  
بیش‌تر از همه فکر مرا مشغول می‌کرد، محکومیت به مرگ بود. می‌خواستم با آن  
جغد حنایی حسابم را تسویه کنم. در نتیجه وارد گود سیاست شدم. مسئله این  
بود که نمی‌خواستم طاعون‌زده باشم!...

هرچند که برخی منتقدان، کامو را نویسنده‌ای بدبین و پوچ‌گرا می‌دانند اما،  
دیدگاه واقعی کامو به زندگی این نبود. او در همه آثارش رگه‌های بسیار پرنگی از  
زیبایی‌شناختی و امید را با توصیفاتش که از طبیعت و عشق می‌کند به تصویر  
می‌کشد چنان‌که بارها اعتراف کرده است که نمی‌تواند به ادبیاتی بی‌امید – شاید

کامو در سال ۱۹۱۳ از مادری اسپانیایی در الجزایر متولد شد. در  
یک سالگی پدرش را که برزگری فرانسوی بود از دست داد. مرگ  
پدر دوران کودکی و نوجوانی توأم با فقر و سختی را برایش به  
ارمغان آورد و شاید همین هم انگیزه‌ای شد تا همواره نگاهی  
مهرورزانه به طبقه فرودست جامعه داشته باشد. او در سال ۱۹۳۵ از دانشگاه  
الجزایر در رشته فلسفه فارغ‌التحصیل شد. دیدگاه‌های فلسفی او بر نگارش  
داستان‌ها و نمایشنامه‌هایش تأثیر زیادی گذاشت؛ و عمق و غنای خاصی به آن‌ها  
بخشید. او را به همراه سارتر جزو اولین‌ها و در حقیقت پیشگامان مکتب  
اگزستانسیالیسم ادبی می‌دانند و اگرچه کامو همواره از این برچسب روگردان  
بوده و از این‌که نام او و سارتر کنار یکدیگر قرار گرفته اظهار حیرت کرده است، اما  
واقعیت این است که دغدغه پرداختن به مفهوم هستی و دلمشغولی او به رنج  
تنهایی و پوچی انسان، هیچ‌گاه او را رها نکرد. در کتاب مکاتب ادبی، رضا

کتاب

آن چنان که کافکا بود - وابسته باشد و همین جنبه هم او را از اگزستانسیالیست‌ها مجزا می‌کند چرا که آن‌ها به پوچ بودن حیات و بیهودگی عشق و شادی معتقد هستند در حالی که کامو تنها راه نجات بشر را عشق می‌داند و تلاش می‌کند به جست‌وجوی راهی برای رهایی بپردازد تا با کمک آن دریچه‌ای برای تفکری نو بگشاید.

«کامو هرگونه قصدی را در ساختن یک فلسفه پوچ انکار می‌کند؛ بلکه در کار بررسی یک حساسیت است و می‌کوشد چیزی را وصف کند که به باور او، بیماری روحی ویژه روزگار ماست»<sup>۳</sup>.

در افسانه سیزیف که برگرفته از اساطیر یونانی است او به توصیف قهرمانی می‌پردازد که محکوم به غلتاندن سنگی تا بالای کوه است و این کار را درحالی انجام می‌دهد که می‌داند هیچ انتها و پایانی در انتظارش نیست با این همه در انجام آن احساس رضایت‌مندی و خشنودی می‌کند. در همین کتاب کامو می‌نویسد: «همین‌جاست که من درمی‌یابم امید نه تنها نمی‌تواند برای همیشه دوری‌گزیند بلکه می‌تواند به کسانی که در پی رهانیدن خود از بند آن هستند نیز یورش ببرد» در مقدمه همین اثر - افسانه سیزیف - کامو به این مطلب اشاره می‌کند «پوچ را تا به امروز همچون سرانجام کار پنداشته‌اند، اما این کندوکاو آن را به منزله آغاز حرکت انگاشته است»<sup>۴</sup>.

کامو این پوچی را در رمان کوتاه بیگانه در بیگانگی و بی‌خویشتنی «مورسو» با خود بیان می‌کند. این بیگانگی و مهجوری حتی در لحن مورسو که راوی داستان است موج می‌زند، انسانی سرگشته، بی‌آرزو و تهی از هر هدفی؛ و با در شخصیت‌های نمایشنامه «سوءتفاهم» که این بیگانگی و پوچی در درون همه آن‌ها به نوعی نمادینه شده است.

- این اتاق برای این ساخته شده است که مردم در آن بخوابند؛ و این دنیا برای آن که مردم در آن بمیرند»<sup>۵</sup>.

علی‌رغم آن‌چه به نظر می‌رسد کامو با شخصیت‌های داستان‌هایش همداستان نیست اگرچه بنابه گفته خود - به جهت این‌که خالق آن‌هاست - با آن‌ها اندکی احساس مهرورزی می‌کند؛ اما او در آثارش نشان می‌دهد که انسان و جهان هریک به خودی خود پوچ نیستند، بلکه این پوچی درهم‌زیستی این دو با هم نهفته است زیرا او معتقد است که چیزهایی در جهان وجود دارند که باعث تباهی و سقوط هستند.

در نمایشنامه سوءتفاهم در صحنه چهارم از پرده سوم و در حقیقت در صحنه آخر؛ آن‌جا که ماریا پس از دریافتن حقیقت مرگ ژان و سرنوشتی که برایش رقم خورده است تنها و مستأصل خداوند را به کمک می‌طلبد و روی برخاک می‌ساید؛ پیرمرد خدمتکار سر می‌رسد و می‌پرسد: «مرا صدا کردید؟» ماریا می‌گوید: «آه!

نمی‌دانم! اما باشد، مرا کمک کنید. چون من احتیاج دارم که کسی کمکم کند. رحم کنید و کمک کردن به مرا ببپذیرید.» پیرمرد می‌گوید: «نه!» و پرده می‌افتد. و این همان مفهوم جمله‌ای است که در چند سطر قبل از آن مارتا می‌گوید: «خوشبختی این است که آدم به جای سنگ گرفته شود، تنها خوشبختی حقیقی. مثل سنگ عمل کنید، در مقابل تمام فریادها کر باشید و هرگاه وقتش شد به سنگ ببینید»<sup>۶</sup>.

با این همه کامو در مقدمه‌ای که بر رمان بیگانه نوشته می‌آورد: «قهرمان کتاب محکوم می‌شود. زیرا در بازی همگانی شرکت نمی‌کند. بدین معنی او با جامعه‌ای که در آن می‌زید بیگانه است. در حاشیه، در کناره زندگی خصوصی، منزوی و لذت‌جویانه پرسه می‌زند...» به این ترتیب او راز نابودی مورسو را در تسلیم شدن و فقط تسلیم شدن او به این پوچی و بی‌هدفی و بی‌معنایی در زندگی می‌داند. هرچند که راز این تسلیم شدن نیز در راستی و صداقت مورسو نهفته است که در نهایت جانش را بر سر این سراسرستی می‌گذارد. این دوآلیتی و انگاره‌های به ظاهر ناهمگون در دیدگاه‌های کامو در اغلب آثارش دیده می‌شود؛ دوگانگی که ناشی از این دیدگاه فلسفی است که: «هیچ‌چیز قطعی وجود ندارد»، کامو درباره این نوع نگاه خود به هستی در مصاحبه‌ای که با هفته‌نامه ادبی *les nouveaux litteraires* در سال ۱۹۵۱ داشته است می‌گوید: «بیان خوب همیشه جنبه‌ای دوگانه دارد و این معنی را یونان به ما می‌آموزد... و ما مردم جنوب خوب می‌دانیم که حتی خورشید هم بخش تاریکی دارد»<sup>۷</sup>.

کامو آثار فراوانی در زمینه داستان کوتاه - رمان - نمایشنامه - نمایشنامه‌های اقتباس شده و مقالات فلسفی دارد. بیگانه ۱۹۴۲ - سوءتفاهم ۱۹۴۴ - گالیگولا ۱۹۴۴ - طاعون ۱۹۴۷ - افسانه سیزیف - سقوط ۱۹۵۶ - تبعید و پادشاهی ۱۹۵۷ و... از آثار او هستند. او در سن ۴۴ سالگی موفق به دریافت جایزه ادبی نوبل ۱۹۵۷ شد. و بعد درحالی‌که مشغول نوشتن رمان «مرد اول» بود در ۴ ژانویه ۱۹۶۰ بر اثر سانحه تصادف درگذشت. □

پانویس‌ها:

۱. مکاتب ادبی - رضا سیدحسینی - جلد دوم - (صفحه ۹۸۹ - ۱۳۸۵)

۲. قسمتی از فصل اعترافات «تارو» از رمان طاعون

۳. مقدمه ژرمن بره و کارلوس لینز بر رمان بیگانه - ترجمه امیرجلال‌الدین اعلم

۴. افسانه سیزیف - آلبر کامو - ترجمه محمد سلطانیه - انتشارات جامی

۵. نمایشنامه سوءتفاهم - آلبر کامو - ترجمه جلال آل‌احمد - (صفحه ۸۹)

۶. نمایشنامه سوءتفاهم - (صفحه ۱۱۷)

۷. تعهد کامو - مجموعه مقالات - (نشر آگاه)